

انقلاب اسلامی و بازسازی هویت ملی در ایران

دکتر علی اکبر کمالی اردکانی*

چکیده: بحث از «هویت ملی» در چند سال اخیر در کانون توجه پژوهشگران رشته‌های گوناگون علوم اجتماعی در ایران بوده است و با رویکردهای مختلف بررسی شده است. بیشتر پژوهشگرانی که با رویکرد فلسفی و کلان به این بحث پرداخته‌اند، معتقدند مؤلفه‌های هویت ملی در ایران در عصر حاضر از سه حوزه «ایران»، «اسلام» و «غرب» متأثرند. این مؤلفه‌ها در دو حوزه اول سازگاری زیادی یافته‌اند و مشکل هویت ایرانی در حال حاضر به ارزشهای مدرن غربی بازمی‌گردد. بررسی ریشه‌های این مسئله نشان می‌دهد که مشکل اساسی در این روند، نحوه آشنایی ایرانیان با ارزشها و اصول مدرنیته است. در واقع، پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران زمینه‌های مناسب اجتماعی برای درک آنها در جامعه ایران وجود نداشته و انقلاب اسلامی برای اولین بار در ایران زمینه بازسازی هویت ملی ایرانی را فراهم کرده است.

کلیدواژه: هویت ملی، انقلاب اسلامی، مدرنیته، مدرنیته ایرانی

* دکترای علوم سیاسی از دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه

بحث از مسئله «هویت» در سطوح گوناگون آن در جامعه ایران سابقه‌ای طولانی دارد و به نوعی می‌توان ریشه آن را در اندیشه روشنفکران و نویسندگان عصر مشروطه به بعد جستجو کرد. با این حال، به نظر می‌رسد در چند سال اخیر مباحث مربوط به هویت، به ویژه بحث «هویت ملی» توجه اندیشمندان رشته‌های گوناگون علوم اجتماعی را به خود جلب کرده است. انتشار مداوم کتابها، رساله‌ها و مقالات گوناگون، برگزاری برخی نشستها و همایشها و تداوم پژوهش و بررسی در این زمینه مؤید این امر است (حسینی موخر و دیگران، ۱۳۸۳).

از سوی دیگر، تداوم این روند نشان‌دهنده آن است که نیاز به ارائه پاسخهای مناسب و جامع به سؤالات اصلی در باب هویت ایرانی هنوز وجود دارد بلکه افزایش سطح آگاهی در میان ایرانیان، باعث افزایش تلاش آنها در این زمینه شده است. با مراجعه به مباحث گوناگون پژوهشگران در این زمینه، می‌توان به چند علت اولیه در مورد ادامه بحث در باب هویت اشاره کرد:

اول، هویت امری چندلایه است که از سطح فردی شروع می‌شود و به سطوح گروهی، ملی و فراملی نیز می‌رسد. به همین علت پژوهشگران رشته‌های گوناگون علوم اجتماعی نظیر روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و علوم سیاسی با توجه به علایق و اهداف خود هر یک از این سطوح را بررسی می‌کنند. در واقع، باید گفت که هویت مسئله‌ای میان‌رشته‌ای است؛ دوم، اصولاً هویت امری ثابت و بدون تغییر و دگرگونی نیست بلکه همواره مؤلفه‌های اصلی آن دچار تغییر و تحول می‌شوند، به همین دلیل، به نظر می‌رسد که مسئله هویت برای هر نسل به طور خاص مطرح می‌شود؛

سرانجام، هویتها در سطوح و لایه‌های مختلف فردی، جمعی و یا ملی ممکن است دچار تعارض بشوند؛ مثلاً تعارض هویت‌های دینی، قومی، جنسی، شغلی، محلی و ملی. این تعارضات بر اثر عوامل مختلفی ایجاد می‌شود، اما به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین آنها در سطح ملی زمانی روی می‌دهد که در برخی از نظامها تلاش می‌شود که با استفاده از ابزار قدرت نوعی «هویت‌سازی» انجام دهند (نک. کمالی اردکانی، ۱۳۸۳، صص ۳۱۵-۳۳۰).

امروزه پژوهشها و پیمایشهای متعدد جامعه‌شناسان، روان‌شناسان و سایر پژوهشگران رشته‌های علوم اجتماعی نشان می‌دهد که در جامعه ایران مسئله هویت، با توجه به مقتضیات داخلی و خارجی، همچنان موضوعیت دارد (حاجیان، ۱۳۸۲، صص ۲۱۶-۲۲۰). این نوشتار بحث «هویت ملی» را با رویکردی نظری و کلان و در حوزه اندیشه سیاسی بررسی می‌کند. از

نظر نویسنده، ریشه ایجاد بحران در سطوح خرد (آنچه از آن با عناوینی چون بحران هویت در میان زنان، نوجوانان، جوانان، قومیتها و غیره نام برده می‌شود)، به وجود مشکل در بحث کلی و کلان هویت ملی بازمی‌گردد. در واقع، به نظر می‌رسد وجود بحران در سطح ملی، زمینه‌ساز تدوام بحران در سطوح زیرین آن است. البته مسئله بحران هویت در سطح ملی را نیز می‌توان با رویکردهای مختلف بررسی کرد، اما به نظر می‌رسد مهم‌ترین مشکل در بعد فلسفی و اندیشه‌ای است که اتفاقاً کمتر بدان توجه می‌شود. به هر حال، پیش از ورود به بحث بهتر است با طرح مسئله از دیدگاه کلان، محل نزاع را روشن کرد.

۱. طرح مسئله

مروری بر متون موجود در باب هویت و هویت ملی در جامعه ایران نشان می‌دهد که تقریباً همه ایشان اذعان دارند که مؤلفه‌های هویت ملی در ایران در عصر حاضر از سه حوزه «ایران»، «اسلام» و «غرب» متأثرند (نک. سروش، ۱۳۷۰، ص ۱۲۳؛ داوری اردکانی، ۱۳۷۹، ص ۵۵؛ شایگان، ۱۳۸۰، ص ۱۶۶؛ همچنین جهاننگلو، ۱۳۸۱، ص ۱۱۳). از نظر این نویسندگان به دنبال حیات مشترک و طولانی دو حوزه اول، مؤلفه‌های هویت ملی ایرانی-اسلامی تا دوران قاجاریه به میزان زیادی با یکدیگر سازگاری یافته‌اند.^۱ اما به دنبال آشنایی و تحمیل عناصر مدرن غربی به فرهنگ و هویت ایرانی از اوایل سده نوزدهم میلادی و به طور مشخص، از هنگام شکست ایران در جنگهای ایران و روسیه، شاهد بروز نوعی بحران در «هویت ملی» ایرانیان از این ناحیه هستیم. در واقع، با گذشت بیش از ۱۵۰ سال از نفوذ ارزشها و عناصر فرهنگ مدرن غربی به جامعه ایران، هنوز هویت ملی سازگار با هنجارهای مدرنیته، شکل نیافته است. البته با پذیرش این دیدگاه، مشکل هویت ملی تنها مختص جامعه ایران نخواهد بود بلکه این مشکل دامنگیر تمامی کشورهای جهان اسلام و در واقع، تمام کشورهای در حال توسعه را شده است و ریشه اصلی آن نبود تولید تمدنی در این جوامع به دلایل مختلف است. با پذیرش اولیه این نظر، این سؤال مطرح می‌شود که عناصر اصلی فرهنگ غربی در چند سده اخیر، یا آنچه از آن به عنوان «مدرنیته» یاد می‌شود، چه هستند که با گذشت دوران طولانی، هنوز نسبت آنها با جامعه و فرهنگ ایرانی مشخص نشده است. اتفاقاً در اینجا است که استفاده از رویکرد فلسفی بیشترین کاربرد را دارد؛ زیرا در واقع مدرنیته

را تحقق فلسفه و عقل جدید دانسته‌اند (داوری اردکانی، ۱۳۷۹، ص ۴۴). به این ترتیب، به نظر می‌رسد مباحثی که امروزه در باره مشکل ما با دستاوردهای مدرنیته و مسائلی چون لیبرالیسم، سکولاریسم، دموکراسی، ایدئولوژی، جهانی شدن و غیره مطرح می‌شود، در واقع، به مشکل اساسی و فلسفی تمدن ایرانی با جریان مدرنیته باز می‌گردد؛ بنابراین، بهتر است به جای بررسی موردی هر یک از آنها، ابتدا به این سؤال پاسخ دهیم که فرهنگ و هویت ایرانی در عصر حاضر باید با ارزشها و جریان مدرنیته چه برخوردی کند؟ برای پاسخ به این سؤال، باید ضمن تعریف و ارائه ویژگیهای مدرنیته، تاریخچه آشنایی ایرانیان با مدرنیته در دوران معاصر را بررسی کرد.

۲. مدرنیته و نحوه ورود آن به ایران

با وجود انتشار صدها کتاب و مقاله و وقوع جنجالهای فکری بسیاری در باره «معمای مدرنیته» و در زمانی که مباحث بسیاری در باره «کناکنش مدرنیته‌ها» «رابطه سنت و مدرنیته»، «پایان مدرنیته» و «پسامدرنیته» انجام شده است، به نظر می‌رسد هنوز صحبت از مدرنیته یا تجدد، کار دشواری است. برخی از پژوهشگران معتقدند این واژه را همواره باید به صورت جمع به کار برد که چند معنا داشتن آن به وضوح نشان داده شود. از نظر لغوی مدرنیته را به روزآمد بودن، به هنگام بودن و با زمان همراه شدن تعبیر کرده‌اند. از نظر تاریخی معمولاً آن را ظهور یک دوره در تاریخ اروپا می‌شناسند. در مورد آغاز یا انجام آن توافق خاصی وجود ندارد:

«بسیاری از تاریخ‌نگاران هنگامی که از روزگار مدرن یاد می‌کنند، فاصله میان رنسانس و انقلاب فرانسه را در نظر دارند، اما کسانی هم هستند که آغاز صنعتی شدن جوامع اروپایی، پیدایش وجه تولید سرمایه‌داری و تعمیم تولید کالایی را آغازگاه مدرنیته می‌دانند. از سوی دیگر، نویسندگانی نیز حد نهایی مدرنیته را میانه سده بیستم و حتی امروز می‌شناسند» (احمدی، ۱۳۷۷، ص ۸).

صرف نظر از تاریخ شروع و پایان مدرنیته، در مورد دستاوردها و پیامدهای مدرنیته نیز اجماعی دیده نمی‌شود؛ با این حال،

«بسیاری باور دارند که مدرنیته یعنی روزگار پیروزی خرد انسانی بر باورهای سنتی (اسطوره‌ای، دینی، اخلاقی، فلسفی و...) رشد اندیشه علمی و خردباوری (راسیونالیته) افزون شدن اعتبار دیدگاه فلسفه نقادانه که همه همراهان با سازمان‌یابی تازه تولید و تجارت و شکل‌گیری قوانین مبادله‌ای کالاها و به تدریج سلطه جامعه مدنی بر دولت» (احمدی، ۱۳۷۷، ص ۹).

در واقع، مدرنیته باعث تحولات عمده در حوزه‌های مختلف زندگی انسانی شده است، لذا معانی و مصادیق مختلفی دارد؛ از نظر یکی از نویسندگان چهار معنای اصلی مدرنیته چنین است:

«۱. مدرنیته سیاسی که در قالب مفهوم مدرن از دموکراسی و شهروندی شکل می‌گیرد؛ ۲. مدرنیته علمی و تکنولوژیک که نتیجه آن ایجاد علم جدید، انقلاب صنعتی و تکنولوژی مدرن است؛ ۳. مدرنیته زیبایی‌شناختی که از رابطه جدید انسان با زیبایی و مفهوم جدید ذوق و سلیقه نشئت می‌گیرد؛ ۴. مدرنیته فلسفی به معنای آگاهی سوژه فردی از طبیعت و سرنوشت خود و قرار دادن این سوژه به منزله پایه و اساس تفکر و اندیشه» (جهانبگلو، ۱۳۸۱، ص ۲۱).

صرف نظر از معانی و مصادیق مختلف، برخی پژوهشگران مهم‌ترین ویژگی مدرنیته را تمامیت آن می‌دانند. از نظر ایشان در واقع، عناصر تشکیل‌دهنده مدرنیته در علم، فلسفه، فناوری، اقتصاد، سیاست و مذهب یک مجموعه هماهنگ را تشکیل می‌دهند (هودشتیان، ۱۳۸۰، ص ۱۷) و اتفاقاً این نکته می‌تواند مهم‌ترین مانع در انتقال دستاوردهای مدرنیته به سایر جوامع باشد. به هر حال، مجموعه تحولات موسوم به مدرنیته ابتدا در اروپا آغاز و سرمنشأ تسلط اروپا و دنیای غرب بر فرهنگ و تمدنهای دیگر در چند سده اخیر شده است. در واقع، می‌توان گفت بنیانهای مدرنیته با هجوم به همه کشورهای و تمدنهای دیگر خود را به صورت سرنوشت اجتناب‌ناپذیر همه آنها نمایانده است؛ بنابراین، هرچند مدرنیته در اساس خود غربی است، در ادامه حیات خود از فضای اولیه به همه جهان سرایت می‌کند. اتفاقاً به همین دلیل است که امروزه برخی جهانی شدن را تعمیق مدرنیته می‌دانند (هودشتیان، ۱۳۸۰، ص ۶۲). به هر حال، نفوذ

مدرنیته در کشورها و جوامع دیگر باعث نوعی تضاد در این جوامع می‌شود و پس از مدتی بر پایه ترکیب سنتهای گذشته این جوامع و ارزشهای مدرنیته ترکیبهایی ایجاد می‌شود که نه کاملاً سنتی و نه کاملاً مدرن است. این مسئله را سرآغاز بحران هویت در این جوامع می‌دانند؛ بر این اساس، این تفسیر از مدرنیته که صبغه تهاجمی و تحمیلی دارد، یکی از جوامعی که بر اثر نفوذ مدرنیته در آن بحران هویت ایجاد شده، جامعه ایران است:

«نفوذ مدرنیته در ایران کارکردهای طبیعی، تاریخی و مشخصه‌های هویتی ما را دچار اختلال جدی کرد. این نفوذ از طریق ابزارهای تکنولوژیک و اقتصادیش، شرایط تاریخی ساده کشورهای نظیر ما را به شرایط پیچیده بدل کرد. رابطه ما را با گذشته مان به رابطه‌ای بغرنج کشاند؛ چرا که ایران پدیده‌ای را در خود پذیرا شد که نه در نحوه ورودش از بیرون و نه در چگونگی جاگیریش در درون، کوچک‌ترین دخالتی نداشت.... مدرنیته از طریق بی‌دخالتی ما در شکل‌گیری وضعیت نوین کشورمان، بحرانی در هویت تاریخی ما ایجاد نمود؛ یعنی ایرانی بودن و ایرانیت ما را دچار مسئله کرد.... ما پیش از تماس با غرب «کسی» بودیم و پس از آن به ناگزیر، چه بخواهیم و چه نخواهیم، کس دیگری شده‌ایم. ما نه «آنیم» و نه این؛ یعنی نه ایرانی به معنای پیشین و تاریخی آن هستیم و نه غربی. میان این و آن مانده‌ایم. هویتی بحرانی داریم» (هودشتیان، ۱۳۸۰، صص ۱۷۱-۱۷۳).

اما نکته مهم و قابل توجه علت ادامه بحران هویت در جامعه ایران، از ناحیه عدم بومی شدن ارزشهای مدرنیته است (رجایی، ۱۳۸۲، ص ۱۶۳)؛ در این مورد، یکی از عوامل اصلی را نحوه آشنایی و ورود ارزشها و بنیانهای مدرنیته به جامعه ایران دانسته‌اند.^۲ از نظر تاریخی، شاید بتوان شناخت بنیانهای مدرنیته در ایران را به داستان فیل در تاریکی تشبیه کرد که افراد و گروه‌های مختلف هر یک بر اساس تصورات خود، مدرنیته را تصویر می‌کردند؛ به همین علت، حتی روشنفکران، رهبران و دولتمردان ایرانی از عصر مشروطه به بعد در برخورد با تحولات دنیای مدرن دچار اشتباهاتی شده و برای برخورد با آن راههای متفاوتی پیش گرفته‌اند. از نظر پژوهشگران

به طور کلی، ایرانیان در دهه‌های منتهی به انقلاب اسلامی کمتر به تمایز میان مدرنیته و دستاوردهای آن، یعنی نوسازی، آگاه بودند؛ بنابراین، تصور می‌کردند که تلاش برای دستیابی به شاخصهای ظاهری و عینی نوسازی در زمینه‌های فنی، علمی و مسائلی که بیشتر مربوط به علوم تجربی بود، می‌تواند شکاف جامعه ایران را با تمدن غربی پر کند. به این ترتیب، شاهد نوسازی آمرانه دولتی در ایران بر اساس الگوهای تقلیدی از اروپا در دوران پهلوی اول و دوم بودیم (بهنام، ۱۳۷۵، ص ۱۴۸)، اما پس از چندین دهه طی این طریق و عدم دستیابی به نتایج مناسب، پژوهشگران بر تمایزهای میان مدرنیته و نوسازی پی برده و تاکید کردند: مدرنیته یا تجدد روش جدیدی از تفکر و نگرش تازه به جهان است که امری درونزاست و از دینامیسم درونی جوامع و با آگاهی از پیشرفت علوم و ماهیت فرهنگهای دیگر حاصل می‌شود، در حالی که نوسازی تنها انتقال تجربه غربی به کشورهای دیگر است که گاه آن را غرب‌گرایی هم خوانده‌اند (بهنام، ۱۳۷۵، ص ۲). به هر حال، این روند در ایران تا هنگام پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داشت.

البته علل شناخت و درک نادرست مدرنیته را تنها نمی‌توان به قصور نخبگان، روشنفکران و حاکمان تقلیل داد. از نظر تاریخی تحولات موسوم به مدرنیته در غرب زمانی اتفاق افتاد که تمدن ایرانی در دوره ضعف خود قرار داشت؛ بنابراین، درک درست تحولات گسترده در غرب، ابتدا نیازمند نوعی بیداری و سپس فراهم شدن شرایط فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مناسب بود. علاوه بر این، یکی از مشکلات اساسی اندیشمندان و روشنفکران برای شناخت، معرفی و انتقال ارزشهای مدرن مسئله زبان و مفاهیم مدرنیته بود که در فرهنگ پیشین آنها وجود نداشت. در اینجا برای درک این مسئله بهتر است آن را با ذکر برخی مثالها توضیح دهیم:

۳. مسئله انتقال مفاهیم مدرن

بی‌تردید یکی از راههای اساسی و مهم برای شناخت و توضیح تحولات مدرن در اروپا و دنیای غرب به سایر جوامع، بیان واضح مفاهیم نوینی بود که در جوامع سنتی وجود نداشتند و یا با معانی متفاوتی به کار می‌رفتند؛ به عنوان نمونه، برخی پژوهشها در این مورد نشان می‌دهد که مسلمانان در سده‌های نوزده و بیست میلادی تلاش کردند

مفاهیم سیاسی جدیدی را برای بیان اندیشه‌های سیاسی مدرن بیابند. این مفاهیم که به تدریج وارد زبانهای مهم دنیای اسلامی خصوصاً عربی، فارسی و ترکی شده، بسیار گسترده است. شهروند، حکومت و تمایز آن با دولت، آزادی، برابری، میهن‌پرستی، مجلس شورا، مشروطه، انقلاب، قانون، قانون اساسی، تفکیک قوا و دهها واژه دیگر از جمله مفاهیمی هستند که [عموماً] به معنای امروزی در اندیشه و عمل مسلمانان در دوران پیش‌مدرن وجود نداشته است (لوئیس، ۱۳۷۸).

بررسی دقیق نحوه ترجمه و انتقال هر یک از این مفاهیم و نحوه ورود آن به جوامع اسلامی و جامعه ایران نکات بسیاری را روشن می‌سازد؛ به عنوان نمونه، بررسی ریشه‌یابی نحوه ورود مفهوم دموکراسی یا مردم‌سالاری به این جوامع نشان می‌دهد که نحوه آشنایی این جوامع با این مفهوم به تدریج افزایش یافته و این افزایش آگاهی در تحول موضع‌گیری ایشان نسبت به آن تأثیر به‌سزایی داشته است (کمالی، ۱۳۸۲، ص ۲۲۷). البته، تعیین دقیق تاریخچه ورود مفهوم مردم‌سالاری در نوشته‌های مختلف روشنفکران ایرانی از اواخر دوران قاجار به بعد، کار بسیار دشواری است؛ زیرا در آن دوره ترجمه و معادلهای گوناگونی از این مفهوم رایج بوده است. یکی از پژوهشگران در ریشه‌یابی این مفهوم در تاریخ مدرن ایران می‌گوید:

« در ایران در یکصد سال گذشته از دموکراسی ترجمه‌های گوناگونی کرده‌اند و برداشتهای مختلفی داشته‌اند که مشهورترین آن 'حکومت مردم بر مردم' و صحیح‌ترین آن 'حکومت ملی' است» (کاتوزیان، ۱۳۷۲، ص ۲۸).

وی با ارائه نمونه‌های متعدد تاریخی نشان می‌دهد که از هنگام انقلاب مشروطه تا هنگام ملی شدن صنعت نفت در مطبوعات و سخنرانیهای افراد مختلف از جمله دکتر مصدق، «حکومت ملی» به عنوان معادلی برای دموکراسی به کار رفته است (کاتوزیان، ۱۳۸۰، صص ۴۲-۴۵). همین پژوهشگر در بررسی دیگری نشان می‌دهد که عدم درک درست رهبران مشروطه از مفاهیم جدید، از عوامل مهم شکست این نهضت بود (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ص ۱۷۳).

شاید تصور شود این وضع در دوره‌های بعد و با استقرار حکومت پهلوی بهبود یافته است، اما برخوردهای استبدادی نظام پهلوی، سرکوب علماء و روشنفکران

آزاداندیش، تقلید کورکورانه بسیاری از روشنفکران از ایدئولوژیهای وارداتی نظیر سوسیالیسم و ناسیونالیسم، ناآشنایی بسیاری از رهبران جریانهای فکری-سیاسی جامعه با زبانهای اروپایی و مسائلی از این دست، باعث شد که باز هم مشکل عدم درک درست مفاهیم ادامه یابد؛ به عنوان نمونه، یکی از نویسندگان پس از بررسی آراء و آثار شش نفر از بزرگان فکری و فعال عصر پهلوی دوم در بارهٔ دموکراسی می‌نویسد:

«درک و برداشت ایشان از دموکراسی از یک آشنایی با برخی عناصر دموکراسی همچون آزادی، برابری و حکومت انتخابی فراتر نرفته است. بیشتر آنان نمی‌توانستند در بحث آزادی و برابری پیوندی بین بعد ماوراءالطبیعی بحث با سطح اجتماعی آن برقرار کنند. آزادی سیاسی در بهترین وضع مترادف با رهایی از استبداد داخلی و دفع مداخلهٔ خارجی در نظر گرفته می‌شد.... همهٔ این مفاهیم بایستی از منظر دین تعریف می‌شدند.... در مقایسهٔ اصول دموکراسی با تعالیم اسلامی بیشتر به جنبه‌هایی می‌پرداختند که در نگاه انتزاعی و در مفهوم نظری شبیه به هم به نظر می‌آمدند. در عین حال در برابر عدم تشابهات یا تناقضات سکوت اختیار می‌کردند» (جهانبخش، ۱۳۸۳، صص ۲۶۴-۲۶۵).

در مجموع، همواره در هنگام مقایسهٔ تطبیقی مفاهیم سنتی و مدرن محدودیتها و تفاوت‌های نظری این دو مجموعه مغفول نهاده می‌شد و این وضع تا هنگام پیروزی انقلاب اسلامی و فراهم شدن زمینه‌های آن ادامه داشت.

۴. مدرنیته ایرانی

به اعتقاد بسیاری از پژوهشگرانی که در سالهای اخیر در بارهٔ رابطهٔ سنت و مدرنیته در ایران مطالعه کرده‌اند، زمینه‌های درک درست روند مدرنیته و تلاش برای بومی ساختن ارزشهای بنیانی مدرنیته در ایران برای اولین بار پس از پیروزی انقلاب اسلامی فراهم شده است. از نظر این پژوهشگران در دوران نوسازی جامعهٔ ایران در چند دههٔ اخیر شاخصهای اجتماعی جوامع مدرن چون رشد شهرنشینی، افزایش سطح سواد، رشد طبقهٔ متوسط و غیره ایجاد شده‌اند (بهنام، ۱۳۷۵، صص ۱۶۱-۱۶۹)؛ همچنین، با استقرار

نظام جمهوری در ایران بسیاری از نهادها و مفاهیم مدرن چون مشارکت، انتخابات، مجلس، تفکیک قوا و غیره برای اولین بار تجربه شده‌اند (پدرام، ۱۳۸۲، ص ۱۵)؛ از سوی دیگر، موج جدیدی از روشنفکران ایرانی که با پایان جنگ سرد و سقوط ایدئولوژی کمونیسم برای اولین بار، با رهایی یافتن از تابوها و تعصبات به رویارویی با واقعیتها پرداخته‌اند. برای این دسته، دیگر تقلید کورکورانه از گفته‌های مارکس و لنین یا هایدگر و فوکو اهمیت ندارد بلکه به دنبال درک عمیق فرهنگ غرب هستند (جهانبگلو، ۱۳۸۱، ص ۱۰). سرانجام، نسل کنونی روشنفکران و مردم ایران تجربه‌های بسیار گرانبهایی از دوران انقلاب، جنگ، بازسازی و فراز و نشیبهای آن دارند (رجایی، ۱۳۸۲، ص ۲۴۴)؛ همه این قرائن و شواهد نشان می‌دهد که برای اولین بار زمینه نقد درست سنت و مدرنیته در ایران و ایجاد نوعی «مدرنیته بومی» یا «مدرنیته ایرانی» فراهم شده است.

در حال حاضر، بسیاری از تحلیلگران اعتقاد دارند روند تجدد در هر جامعه، راه خاص خود را دارد و نیازی نیست که همه جوامع، مدرن شدن را به سبک جوامع اروپایی و آمریکایی تجربه کنند. همان طور که آشکار است روند مدرنیته در دنیای غرب به علت سلطه قبلی کلیسا در بستر سکولاریسم رشد کرد و این روند در چند سده اخیر ادامه داشته است. اکنون تقریباً نوعی اجماع بر سر این مسئله به وجود آمده است که جوامع اسلامی و جامعه ایران باید تلاش کنند که مدرنیته را بر حسب شرایط و نیازهای خود ایجاد کنند. البته، نباید تصور کرد این کار در جهانی که:

«مدرنیته و دستاوردهای آن، چه بخواهیم و چه نخواهیم گفتار جهانی شده [است]» (شایگان، ۱۳۸۰، ص ۳۰)،

کار ساده‌ای است. در واقع، به نظر می‌رسد مشکل روشنفکران و اندیشمندان مسلمان ایرانی برای بومی کردن مفاهیم و نهادهای مدرن، پس از درک درست مفاهیم و تحولات منتهی به تجدد تازه آغاز می‌شود؛ زیرا به نظر می‌رسد که مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی اندیشه‌های مدرن با مبانی مشابه آن در اندیشه‌های ایرانی و اسلامی تعارضات جدی دارد. اتفاقاً تلاش برخی از نویسندگان و روشنفکران ایرانی در چند سال اخیر برای تجویز مفاهیم و ساختارهای مدرن به جامعه ایران، بدون

توجه به تمایزات نظری دچار تناقضات و مشکلات بسیاری شده است.^۳ شاید به همین علت باشد که برخی از آنها مدعی شده‌اند که پذیرش مفاهیم مدرن و تلاش برای اسلامی کردن آنها بیهوده است؛ از نظر ایشان:

«مفاهیمی چون مدارا و تحمل، حقوق بشر، دموکراسی و ... در فرهنگ سیاسی امروز معنای یکپارچه و مشخصی دارد. ما باید آن معنا را بیان کرده و بگوییم آن را می‌پذیریم یا نه... تحریف این مفاهیم و اینکه ما نوع اسلامی آن را قبول داریم... نتیجه نخواهد داشت» (مجتهد شبستری، ۱۳۷۹، ص ۷۱).

در اینجا ضمن اذعان به مشکلات عظیمی که برای بومی‌سازی و سازگاری مفاهیم و نهادهای مدرن وجود دارد، باید توجه داشت که در دنیای غرب نیز سنتها و مفاهیم پیش‌مدرن برای تطبیق با تحولات عمده در دنیای مدرن بازسازی شده‌اند؛ بنابراین، در صورت تلاش جدی اندیشمندان، از این جهت مشکل عمده‌ای وجود نخواهد داشت. سالها پیش مرحوم عنایت با اشاره به موضوع و تلاش عده‌ای برای تعاریف جدید مفاهیم اسلامی برای سازگاری آنها با مفاهیم مدرن گفته بود:

«در تعریف جدید از اجماع و بیعت به عنوان معادله‌های 'افکار عمومی' و 'ميثاق اجتماعی' توسط نسلی از مسلمانان ... البته با کاربرد قدیمی آنها فرق دارد، ولی بیشتر از آنچه مدل‌های اروپایی جدید دموکراسی از demos یونانی دور شده از معانی اصلی خود دور نشده است» (عنایت، ۱۳۷۲، ص ۲۳۶).

بنابراین، به جای ناامیدی و تسلیم زودهنگام باید تلاشهای زیربنایی انجام داد.

جمع‌بندی

پژوهشگران و نویسندگان در بررسی مشکل یا بحران هویت ملی در ایران معاصر از دیدگاه فلسفی و اندیشه سیاسی به این نتیجه رسیده‌اند که به دنبال مجموعه تحولات عمده چند سده اخیر در اروپا و دنیای غرب، که از آن به عنوان مدرنیته یاد می‌شود، جامعه ایران باید به دنبال یافتن درکی بومی از موضوع، به جای طرد کامل یا تسلیم در برابر آن، باشد؛ چرا که در هر حال مدرنیته غربی در پی تحولات سیاسی و ساختاری

شأنی هجومی یافته است. به هر حال، تا هنگام پیروزی انقلاب اسلامی در ایران شرایط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی برای تأمل جدی در تحولات دنیای مدرن فراهم نبوده است. اما با برطرف شدن برخی مشکلات و موانع طبیعی دهه اول و پس از پیروزی انقلاب،^۱ به تدریج فرصت برای تعریف هویت ملی ایرانی مطابق با شرایط دنیای کنونی فراهم شده است. البته پرکردن شکاف عمیق و همه‌جانبه جامعه ایران با دنیای مدرن کار ساده‌ای نیست، اما تنها راه موجود برای حل بحران هویت ملی است. برای این کار توجه به راهکارهای زیر ضروری است:

۱. ارائه هر گونه الگو برای هویت ملی ایرانی در عصر حاضر محتاج بازشناسی انتقادی شرایط گذشته و حال جامعه ایران از سوی فرهیختگان و نخبگان است.
 ۲. برای بومی ساختن مفاهیم و نهادهای مدرن، و حتی برای نفی و طرد مدرنیته، شناخت دقیق و همه‌جانبه آن ضروری است. چنان که شناخت دقیق و همه‌جانبه توان و ظرفیتهای فرهنگ اسلامی و ملی مان نیز ضروری است.
 ۳. انجام این موارد بدون فراهم کردن زمینه مناسب برای گفتگو میان روشنفکران، نویسندگان و پژوهشگران جامعه ایران فراهم نمی‌شود.^۲
- در نهایت، با فراهم شدن شرایط و بستر مناسب، بازسازی هویت ملی در ایران، که پس از پیروزی انقلاب اسلامی آغاز شده است، مانند همه کارهای فرهنگی نیاز به زمان طولانی دارد و می‌تواند در جایگاه یکی از مهم‌ترین دستاوردهای انقلاب اسلامی در عصر حاضر ارزیابی شود.

یادداشتها

۱. البته بعضی از نویسندگان معاصر در خصوص نوع رابطه هویت ایرانی و اسلامی ادعاهای متفاوتی دارند (به عنوان نمونه رک. منصورنژاد، ۱۳۸۳، ص ۹).
۲. این علت نافی علل دیگر و از آن جمله ماهیت خاص پاره‌ای از هنجارهای مدرنیته که پذیرش آن را توسط فرهنگ ایرانی غیرممکن می‌سازد، نیست.

۳. فرضیه اصلی پژوهش مفصل زیر آن است که میان اصول و آرای سیاسی نوگرایان دینی ایران و انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی آنها، استحکام منطقی و انسجام درونی وجود ندارد (مرتضوی، ۱۳۸۳).
۴. موضوع مهم در این خصوص رعایت اصل اعتدال و پرهیز از افراط‌گرایی در تأیید یا طرد نقش عناصر ملی در هویت ملی (و همچنین نقش عناصر مذهبی) است (نک. پرتوی، ۱۳۷۹).
۵. یکی از معدود گفتگوهای انتقادی میان روشنفکران ایرانی در باب هویت ایرانی کتاب زیر است که اخیراً منتشر شده است (عبدالکریمی، ۱۳۸۳).

کتابنامه

- احمدی، بابک (۱۳۷۷). مدرنیته و اندیشه انتقادی. تهران: نشر مرکز.
- بهنام، جهانبخش (۱۳۷۵). ایرانیان و اندیشه تجدد، تهران، فرزان روز، ۱۳۷۵.
- پدرام، مسعود (۱۳۷۵). روشنفکران دینی و مدرنیته در ایران پس از انقلاب. تهران: گام نو.
- پرتوی، اصغر (۱۳۷۵). «نقش ملی‌گرایی و اسلام در ایجاد هویت مشترک، ملت‌سازی در دوره پهلوی و جمهوری اسلامی ایران». پایان‌نامه دکتری علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق (ع)، زمستان.
- جهانبخش، فروغ (۱۳۸۳). اسلام، دموکراسی و نوگرایی دینی در ایران از بازرگان تا سروش. ترجمه جلیل پروین. تهران: گام نو.
- جهانگللو، رامین (۱۳۸۱). موج چهارم، تهران، نی.
- حاجیانی، ابراهیم (۱۳۷۹). «تحلیل جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران و طرح چند فرضیه». فصلنامه مطالعات ملی. سال دوم، شماره پنجم، پاییز.
- حسینی موخر، سید محسن و دیگران (۱۳۸۳). کتاب‌شناسی هویت ایرانی. تهران: مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۷۹). در باره غرب. تهران: هرمس.

- رجایی، فرهنگ (۱۳۸۲). *مشکله هویت ایرانیان امروز، ایفای نقش در عصر یک تمدن و چند فرهنگ*. تهران: نشر نی.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۰). «سه فرهنگ»، در: *رازدانی و روشنفکری و دینداری*. تهران: صراط.
- شایگان، داریوش (۱۳۷۰). *افسون زدگی جدید، هویت چهل تکه و تفکر سیار*. ترجمه فاطمه ولیانی. تهران: فرزانه روز.
- عبدالکریمی، بیژن (۱۳۸۳). *مونیسیم یا پلورالیسم* (تحلیل و نقد دیدگاه داریوش شایگان در افسون زدگی جدید). تهران: یادآوران.
- عنایت، حمید (۱۳۷۲). *اندیشه سیاسی در اسلام معاصر*. ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران: خوارزمی.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۲). *استبداد، دموکراسی و نهضت ملی*. تهران: نشر مرکز.
- همو (۱۳۸۰). *تضاد دولت و ملت، نظریه تاریخ و سیاست در ایران*. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر نی.
- کمالی اردکانی، علی اکبر (۱۳۸۲). «نگاهی تاریخی به سیر تحول مردم سالاری در اندیشه متفکران مسلمان». *فصلنامه راهبرد*. شماره ۲۸، تابستان.
- همو (۱۳۸۳). «بحران هویت و عوامل تشدید آن در ایران»، در: *مجموعه مقالات هویت در ایران*، (به اهتمام) علی اکبر علیخانی. تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- لوئیس، برنارد (۱۳۷۸). *زبان سیاسی اسلام*. ترجمه غلامرضا بهروز لک. قم: دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.
- مرتضوی سید خدایار (۱۳۸۳). «سنجش انسجام درونی آراء سیاسی نوگرایان دینی معاصر ایرانی (مطالعه موردی: عبدالکریم سروش و محمد مجتهد شبستری)»، پایان نامه دکتری علوم سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس.

- منصورنژاد، محمد (۱۳۸۳). «تأملی در نگاه جواد طباطبایی به هویت ایرانی در تعامل با هویت اسلامی و غربی». فصلنامه مطالعات ملی. سال پنجم، شماره ۴.
- هودشتیان، عطاء (۱۳۸۳). مدرنیته، جهانی شدن و ایران. تهران: چاپخش.

